



گاهنامه دانشجویی ، فرهنگی ، اجتماعی ، علمی و پژوهشی
پردیس فاطمه الزهرا (س) اصفهان
سال ششم ، شماره دوازده (۱۲) ، آذرماه ۱۴۰۰



● کریسمس به یاد ماندنی من

● قهرمان یا معلول

● برای بانوی آب ها

● اصفهان زیبا

● پرستار رو سپید



عزیزان من! نخبگی یک نعمت الهی است، یک موهبت خدایی است و نعمت الهی را باید شکر کرد؛ اول چیزی که در ذهن شما قرار میگیرد این باشد که این نعمت را شکرگزاری کنید. «و اشکروا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ» در سوره نحل است؛ چند جای دیگر قرآن هم این «و اشکروا نِعْمَتَ اللَّهِ» هست؛ این وظیفه‌ی همیشگی است... به فکر شکر نعمت نخبگی باشید و این موهبت الهی را شکرگزاری کنید.

آن چیزی که نخبه را نخبه میکند، صرفاً استعداد و ظرفیت ذهنی نیست. خیلیها هستند استعداد دارند، ظرفیت ذهنی هم دارند و این ضایع میشود، اصلاً بروز پیدا نمیکند یا از آن هیچ استفاده‌ی مناسب و شایسته نمیشود و تبدیل به نخبه نمیشود. آن چیزی که نخبه را نخبه میکند، علاوه بر استعداد و ظرفیت ذهنی، قدرشناسی از این حقیقت و از این نعمت است؛ از این نعمت قدرشناسی بشود و بر اساس آن، کار و تلاش انجام بگیرد. یک انسان با استعداد و پُر ظرفیت اگر این ذهن را به کار نیندازد، از این ظرفیت استفاده نکند، با تنبلی، بی‌حالی، بی‌توجهی و غفلت بگذراند، مسلماً تبدیل به نخبه نخواهد شد. نخبه آن کسی است که قدرشناسی میکند؛ قدر استعداد را میداند، آن را به کار می‌اندازد و با همت بالا و قبول زحمت و قبول مجاهدت، خودش را به یک نخبه تبدیل میکند. حالا این قدرشناسی اولاً به عهده‌ی خود او است، ثانیاً به عهده‌ی محیط است. «محیط» یعنی مجموعه‌ی حکمرانی، مجموعه‌ی مسئولین، در یک برهه‌ای پدر و مادر، در یک برهه‌ای معلم یا استاد دانشگاه؛ اینها باید قدردانی کنند، اما عهده‌ی قدرشناسی باید به وسیله‌ی خود نخبه انجام بگیرد.

۱۴۰۰/۰۸/۲۶

بیانات در دیدار جمعی از نخبگان و استعدادهای برتر علمی کشور



فهرست CONTENTS

- ۴ سخن سر دبیر بعد از سلام
- ۵ به وقت کربلا نردبان آسمان
- ۶ قهرمان یا معلول تار و پود فرهنگ
- ۷ کریسمس به یاد ماندنی کریسمس به یاد ماندنی من
- ۸ پرستار رو سپید برای بانوی آب ها
- ۱۰ شور عشق و یلدا پرستار رو سپید
- ۱۱ زمان به وقت گفتگو اصفهان زیبا
- ۱۲ بدون تعارف کاریکاتور
- ۱۵ ذربین نقد فیلم squid Game
- ۱۸ معرفی کتاب قله ها و دره ها قاشق طعم عوض کن
- ۱۹ ناکجا غار چال نخجیر
- ۲۰



شناسنامه

مدیر مسئول : زهرا رضایی
سر دبیر : فاطمه سادات حسینی

هیات تحریر

زهرا رحمانیان - شیوا تنها - مهناز حق شناس
مریم خوشنام - ریحانه پاک نهاد - فاطمه مهرابی
فاطمه فرح بخش - زهرا رضایی - آیناز محمدی
طاهره شفیعی

ویراستاران فاطمه سادات حسینی و زهرا رضایی

گرافیک محمد امین حیدری

کاریکاتوریست زهرا صالحی

همکاران افتخاری

دکتر منیره عابدی

(دکتری تعلیم و تربیت)
(مشاور کودک و اختلالات یادگیری)

#کرونا را شکست می دهیم

سخن سردیر

پیچاره پاییز که گاری کهنه اش را در کوچه پس کوچه های خاک خورده به حرکت در می آورد، و پنبه های زرد و نارنجی اش را به دست کودکان باد، به آغوش آسمان می سپارد. می دانی! دل داده است پاییز! مدام در گوش ابر نجوای زیبایی سر می دهد تا ببارد بر تمام خلق عشق! راضی ام از تو پاییز دوست داشتنی من!

می بوسم و می بویم برگ های زرد و قرمز را، نفس می کشم در هوایت. بوی باران داری! بوی خاک و برگ! من بوی خدا، می فهمم از تو

راستی کتاب تحول ات را، خواندم. زیبا بود خیلی خیلی زیبا ...

هنوز جوهر قرمزت بر سنگ فرش های لوح سفید کتابت خشک نشده!! این نشان می دهد پاییز عشق دارد و عشق می ورزد. پاییز مهر دارد و آبان، آذر را پیش کش قله ی افتخار تعلیم می کند.

پاییز فصل شکفتن و جوشیدن کلمات رنگارنگیست که بوی قلم خدا را بر پهنای هستی می دهد. و باران رحمتش را بر همه می گستراند تا کاسه های خالی زندگیمان پر شود!

آری پاییز عشق است، مهربایست زیباست، یک رنگیست

پژواک اکنون در دوازدهمین پله ی صعود خودش به سمت قله ی آرمان ها ایستاده است تا از همین جا اعلام کند میزبان دانشجو معلمانی است که برای این سر زمین، مایه مهر و سر بلندی هستند.

در این ضیافت پاییزی پژواک، سفره ای پهن شده با ارزاق رنگانگی که به وسیله ی قلم شما مزین گردیده است. باشد که در بدو امر مورد توجه شما سروران گرامی و صاحبان اصلی قلم: اهل بیت عصمت و طهارت علیهم آلا ف قرار بگیرد.

فاطمه سادات حسینی



کربلا

سلام آقای من...!

چه بگویم؟! چه بنویسم؟! از کجا شروع کنم؟!
آخر می‌دانید، ذهن که به سوی شما پرواز می‌کند
قلم به لکنت می‌افتد و نفس به شماره...

سپهسالار کربلا...! مولای من...! ای به فدای دست‌های بریده‌تان...

سیاهی دنیایمان در این روزها در بیان نمی‌گنجد و در این تاریکی‌ها بی‌علمدار مانده
ایم، بی‌عمو، بی‌یاور، بی‌تکیه‌گاه... علم بر زمین مانده و ما چونان طفلان صغیر... غیر
صحرای کربلا پر از بغضیم و نابلد؛ با یک تفاوت عمیق، ما سبک‌بال نیستیم آقا...
شانه‌هایمان، دل‌هایمان، جسم‌هایمان زیر بار گناه کم‌طاقت شده است...
ای شاه‌شمشاد‌قدان، ای قهرمان‌علقمی، ای به‌قربان‌خون‌چکیده‌از
چشم‌هایت... دستمان را بگیر؛ برایمان بزرگی کن؛ برایمان عمویی کن؛
برایمان آب‌بیاور؛ با همان مشک‌پاره؛ برایمان آب‌مطهر بهشتی بیاور و دل
هایمان را در آن شست و شو بده...

یا قمر العشیره!

علمداران گمنام این روزها را، حاج‌قاسم‌ها را، مدافعان دین و کشور
را در سایه‌ی پر شکوهت حفظ بفرما... آمین

اذن می‌خواهم ای عموی مهربان!
اذن یک لحظه حضور من میان زائران
آرزوهای بزرگی در سرم می‌پرورم
آرزوی داشتنم بر تن لباس خادمان
یا رب ای کاش لااقل یک بار در وقت وصال
نام من دیگر نماند بین این جاماندگان

ریحانه پاک نهاد نایینی
دانشگاه پردیس فاطمه الزهرا (س) اصفهان



پقهرمان معلول؟!

در فاصله ای کوتاه پس از تصادف شروع به تمرین کرد و چهارده ماه پس از آن با دو پای کربنی قله ی دماوند را فتح کرده است. سجاد سی و نه ساله در طی این پنج سال بارها برای کشورمان افتخار آفرینی کرده است. فتح دیوار بیستون برای اولین بار در جهان، فتح قله ی آرارات در ترکیه و این افتخارات باعث شدند تا عنوان سومین کوهنورد فوق حرفه ای دنیا را کسب کند.

ورزشکاری که حتی روزهای سیاه و قرنطینه ای کرونایی مانع تمرینش نشد. ورزشگاه اسلامشهر هر روز با صدای پای سجاد سالاروند بیدار می شود. سجاد ی که رویایی بزرگتر در سر دارد و خواستار مدال المپیک است. جای بسی تعجب است که هموطنان چنین قهرمانی از او اطلاعی ندارند زمانی که در همه جای دنیا شناخته شده است. وقتی پس از فتح قله ی آرارات به شهر خود بازگشت کسی به جز خانواده و دوستانش برای استقبال در فرودگاه حاضر نشد. اما این سختی ها نه تنها او را دل سرد نکرد بلکه انگیزه و تلاش او را چند برابر کرده است.

با مطالعه سرگذشت این ورزشکار خوب کشورمان متوجه خواهیم شد این ناامیدی است که انسان را از پا در می آورد نه معلولیت!!!

صدای نفس نفس زدن های دهنده در فضای استادیوم پیچیده. ورزشگاهی خالی که ماوای تلاش این مرد شده است. کسی که معنای تلاش و امید را در ذهن هر کسی کاملاً به هم می ریزد.

سجاد سالاروند نامی که برای خیلی از هم وطنانش ناآشناست. کوهنورد و دهنده ای که بر اثر اتفاقی شوم به گفته ی پزشکان باید خانه نشین شود. اول فروردین ۱۳۹۵ تصادفی مرگبار برای قهرمان ما رخ داد. شدت آسیب انقدر زیاد بود که منجر به قطع هر دو پا از زیر زانو شد.

و اینجاست که معادلات همه به هم خورد. کمتر از دو ماه پس از معلولیت اولین قله را فتح کرد و این شروعی تازه برای این ورزشکار افتخار آفرین بود. گویا معلولیت توانایی ذهنی او را افزایش داد.



آیناز محمدی

دانشگاه پردیس فاطمه الزهرا (س) اصفهان



به یاد ماندنی کریسمس

جاویدان و حیات پس از مرگه. این سنت در قرن ۱۶ همچنان ادامه پیدا کرد و مردم درختان کاج و سایر درختان رو برای مراسم کریسمس به داخل خانه های خود می آوردند. این رسم ادامه پیدا کرد تا اینکه در نهایت در قرن هجدهم، کلیسای مسیحیت هم برای برگزاری مراسم تولد مسیح و کریسمس از درخت استفاده کرد.

مادر بزرگ که قبل از این، کنار شومینه نشسته بود دوباره سر جای قبلی خود قرار گرفت و سرگرم بافتن شال گردن زیبایی شد که بافتن آن را به تازگی آغاز کرده بود. لبخندی به او زد و در کنارش نشست. راستش را بخواهید خیلی ذهنم درگیر شده بود، دلم میخواست بیشتر از این ها راجع به کریسمس بدانم؛ مادر بزرگ که انگار متوجه علامت سوال های ذهن من شده بود خودش شروع به صحبت کردن کرد. «ماریا جان انگار خیلی ذهنت درگیره» در جواب گفتم «مادر بزرگ دوست دارم بیشتر از اینها راجع به کریسمس اطلاعات داشته باشم، میشه لطفا بیشتر درباره اش برایم صحبت کنید.» و مادر بزرگ شروع کرد به صحبت کردن:

«آغاز زمستان، از مدت ها قبل با به دنیا آمدن مردی به نام عیسی در تاریخ ترین روزهای زمستان جشن گرفته می شده چون تولد پیامبر در شب های طولانی زمستان، همچون نور امیدی برای به انتظار نشستن روزهای طولانی تر برای مردم بوده است. واژه کریسمس از دو بخش کریس و مس تشکیل شده که به معنای مراسم عشای ربانی در روز مسیح هست. که بعدها به معنای «جشن مسیح» استعمال شده. واقعا از صحبت های مادر بزرگ به وجد آمده بودم، شنیدن این سخنان مخصوصا از زبان گویای مادر بزرگ بسیار لذت بخش بود. میخواستم آخرین سوال خودم را بپرسم و به این بحث جذاب پایان دهم به همین خاطر پرسیدم: «مادر بزرگ قول میدم که این آخرین سوالم باشه، آیا کریسمس فقط مخصوص ما مسیحی هاست و فقط داخل اروپا برگزار میشه؟» مادر بزرگ یا تبسمی همیشگی گفت: «عزیزم امروزه کریسمس توسط تعداد زیادی از افراد غیر مسیحی در سراسر جهان به عنوان یک رویداد فرهنگی برگزار می شه. در بسیاری از کشورها کریسمس جزء تعطیلات رسمی به حساب میاد. اول اینکه ۲۵ دسامبر در آیین ایرانیان باستان روز تولد خدای میترا بوده که ایرانیان هر ساله اون رو جشن می گرفتند و به ستایش خدای مهر می پرداختند.» چه جالب، من نمی دانستم که ریشه کریسمس بیشینه ی طولانی دارد. از مادر بزرگ تشکر کردم و حالا با یک عالمه اطلاعات جدیدی که به دست آورده بودم کلی حرف برای زدن داشتم، برای همین سراغ لپ تاپم رفتم و شروع کردم به نوشتن چیزهایی که یاد گرفته بودم، چون دلم می خواست بقیه هم مثل من این داستان های جذاب را بشنوند و از آن لذت ببرند.

با سر و صدای بیرون از خواب بیدار شدم. عینکم را بر روی چشمهایی که به تازگی ضعیف شده قرار دادم و از اتاقم خارج شدم. بیشتر سر و صدا ها از اتاق جیمز می آمد، در زدم و وارد اتاقش شدم. با اولین نگاه به سر و روی اتاقش متوجه قضیه شدم. ای وای به کلی یادم رفته بود، امشب شب کریسمس بود. با صدای هیجان زده ی جیمز از افکارم بیرون آمدم: «ماریا، ماریا بنظرت اتاقم قشنگ شده؟ بنظرت بابا نوئل بهم هدیه میده؟» واقعا اتاقش خیلی زیبا شده بود، مخصوصا با آن درخت زیبایی که کنار تختش قرار داده بود. در جوابش گفتم: «معلومه که بابانوئل بهت جایزه میده، اتاقت خیلی زیباست و مهم تر از اون خودت خیلی پسر خوبی هستی، مطمئنم بابانوئل امسال هم هدیه خوبی بهت میده.»

جیمز گفت یعنی بابانوئل همین شکلی بوده که الان هم هست؟ چه سوال جالب و تأمل برانگیزی؛ راستش خودم هم جواب این سوال را نمی دانستم، به همین خاطر تصمیم گرفتم این سوال را از پدرم بپرسم.

از اتاق جیمز خارج شدم و به سوی سالن پذیرایی رفتم. آنجا هم دقیقا مانند اتاق جیمز بسیار زیبا و خیره کننده شده بود. پدر و مادر در حال تزئین کردن درخت کریسمس بودند و دیانا هم مثل همیشه در حال شیطنت و شلوغ کاری بود. به طرف درخت زیبایمان رفتم و به کمک کردن مشغول شدم، پدرم داشت لامپ های روشنایی ریزی را بر روی درخت نصب می کرد، سوال جیمز را از پدر پرسیدم و جوابم این بود: «در فرهنگ عامیانه کشورهای غربی یک مرد پیر با موها و ریش سفید و بلند، با لباسی قرمز رنگ سوار بر سورتمه که گوزن ها اون رو می کشنند به نام بابا نوئل و یا پاپا نوئل وجود داره که هر سال در ۲۵ دسامبر با جشن سال نو میلادی و یا شب قبل کریسمس با کیسه ای پر از کادو برای بچه ها در خاطره ها زنده میشه.» واقعا صحبت های پدر خیلی برایم جالب بود، همیشه عاشق درس تاریخ بودم. بلافاصله سوال دیگری در ذهنم پدید آمد، چرا در کریسمس از درخت استفاده می شود؟

مادرم که در حال گوش دادن به صحبت ما دو نفر بود وارد بحث شد و ادامه داد: «استفاده از برگ های درختان همیشه سبز برای تزئین منزل در زمستان، قبل از ظهور مسیحیت آغاز شده بود. در اون زمان قرار دادن برگ های سبز در خانه به عنوان نماد زندگی در طول شب های سرد و طولانی زمستان محسوب می شد. این سنت در فرهنگ های مختلف به نوعی وجود داشته. در رم باستان از این سنت استفاده می شده.» فکر میکنم بحث خیلی جذابی را آغاز کرده بودم چون بعد از مادرم، مادر بزرگ نیز به جمع ما اضافه شد و صحبت های مادر را تکمیل کرد: «ماریا جان همونطور که پدر و مادرت گفتن در قرون وسطی بود که درخت کم کم وارد مراسم کریسمس شد. درخت سرسبز در فرهنگ های مختلف، نماد زندگی

زهرا رحمانیان قهجاورستانی

دانشگاه پردیس فاطمه الزهرا (س) اصفهان



پرستار

هرگوشه ای از بیمارستان سراسر درد و رنج است ناگزیر چشمانم را میبندم دیگر تحمل دیدن این صحنه ها را ندارم و حتی با چشمان بسته هم آرام نمی گیرم و تمامی این روزها در ذهنم تداعی می شود روزهایی را به خاطر می آورم که از پوشیدن لباس گان خسته میشدم البته نه فقط لباس گان، بلکه استفاده مداوم از ماسک، دستکش محافظ شیشه ای و...

همه و همه کلافه ی مان می کرد ولی بهبودی یک بیمار برای فراموش کردن تمامی این خستگی ها کافی بود لحظاتی را به یاد می آورم که همراه با دوستانم بر بالین بیماران قرآن میخواندیم، اشک میریختیم دعا می کردیم و از خداوند می خواستیم زنده بمانند گویی سالهست که آنها را می شناسیم و شاید ایستادن قلب هر بیمار، ایستادن قلب های ما بود فرشته زیبای من، اگرچه دیده ها آزارم میداد ولی غم ندیدن ها هم کم نبود

ندیدن ها و دل تنگی هایی که این روزها فقط با تماس تصویری، اندکی بر طرف میشد نمیدانم از آخرین دیدارم با مادر بزرگت چند روز میگذرد، این روزها حتی کمتر وقت میکردم با پدرت تماس بگیرم دوستانم از من میخواستند به خاطر حضور تو در این شرایط مرخصی بگیرم ولی من همیشه میگفتم «در شرایطی که بیش از همیشه ما باید حضور داشته باشیم؛ در ساحل نشستن معنا ندارد الان اصلا وقت این صحبتها و درخواست ها نیست بیماران به ما احتیاج دارند و چشم امید خانواده های آنها به ماست در بیمارستان نیرو کم است و کادر درمان در چند شیفت کار می کنند و خسته میشوند. من در این شرایط چطور میتوانستم مرخصی بگیرم در حالی که سالم بودم و مشکلی نداشتم»

دل آرام من حضور تو به مانند خورشید کوچکی است که نور امید را در وجود من می گستراند و رسالتم را به من یادآور میشود دختر زیبایم من عاشق کارم هستم و معتقدم «اگر از این لباس سفید به رو سپیدی رسیدیم هنر کرده ایم» رسالت حقیقی ما نجات جان انسانهاست و چه افتخاری است از این بزرگ تر که در این راه قدم برمی داریم. در این روزهای سخت ما فقط بایک امید زنده هستیم و پیوسته از خدا می خواهیم که از آزمون صبر و استقامت سربلند بیرون بیاییم.

بغض گلویم را می فشارد و به سختی نفس میکشم چشمانم دوباره گرم شده و مات و مبهوت به تخت خالی مقابلم زل زده ام ، نمیدانم پسر کوچکی که چند روز پیش مژده بهتر شدن حال پدرش را به او دادم اکنون در چه حالی است اصلا هنوز می داند مادر بزرگش هم سه روز پیش به بهشت رفته؟

اصلا کودک چهار ساله چگونه درک میکند بابا نیست؟

چگونه بفهمد بابا گاهی فقط در خواب هایش به او سر میزند؟

راستی لایلی های شبانه مادرش او را به خواب میبرد یا منتظر داستان های زیبای پدر است؟ شاید این غصه آغازی بر پایان کودکی های او باشد

دیگر نه دل تنگ نوروز و خرید لباس های نو میشود، نه دل تنگ جشن تولد و تاب بازی های آخر هفته اصلا غم نبودن پدر این روزها تازه تر میشود

به سختی میگذرد، بزرگ میشود، فارغ تحصیل میشود داماد میشود آه از آن لحظه ها

لحظه هایی که تلخی نبودن پدر را مثل روز اول حس میکنند و دوباره همان آه همیشگی و اشکی که از بچگی مهمان ناخوانده چشمانش شده

نمیدانم این همه درد و رنج را چطور تحمل میکند، نمیدانم تکیه گاه و کوه غرورش بعد از این که میشود

ولی یک چیز را خوب می دانم

خوب می دانم که یک جای خالی در زندگی او تا ابد باقی می ماند و دیگر هیچ چیز برای او مثل سابق نخواهد شد و این فقط گوشه ای از درد و رنج یک کودک چهار ساله است

راستی از آغاز ابتلا به کرونا چند کودک یتیم شدند؟

چند مادر غم رفتن فرزندانشان را به دوش کشیدند و چند خانواده به سوگ نشسته اند؟

بی شک کرونا برای تمامی آنان تا ابد ادامه خواهد داشت...

با فکر کردن به این غصه ها، اشک هایم ناخودآگاه سرازیر میشوند به سختی نفس میکشم و به اطرافم نگاه میکنم

مژده

رو سفید



دختر نازنینم مصلحت خداوند را میپذیرم و تو را به
خدا می سپارم
خدانگهدارت دل آرام زیبای من...

طاهره شفیعی
دانشگاه پردیس فاطمه الزهرا (س) اصفهان



این روزها ما باغبان گل های پژمرده و شمع روشن
تاریکی ها هستیم اگرچه میسوزیم، اگرچه رنج
میکشیم و تحمل می کنیم ولی نور زندگی و امید
می بخشیم

ما ایستادگی و زیبا دیدن، در سخت ترین مصیبت ها
را از حضرت زینب (س) آموختیم
ما رهروان مکتب ایشانیم
رهروان مکتب عشق و ایثاریم
ما پرستاریم

دختر نازنینم پرستاری فقط یک شغل نیست بلکه
دوبال است، دو بال زیبا برای پرواز در آسمان رضایت
خداوند و بی دلیل نیست که گفته اند پرستاران،
فرشتگان رحمت روی زمین هستند

فرشته کوچکم، شش ماه است که در هر لحظه از این
پرواز زیبا مرا همراهی میکنی، حضور تو زیباترین
حس زندگانی من است و تپش قلب تو در وجود من
به من دلگرمی و نشاط می بخشد، دوست دارم با
دستانم یکبار دیگر نوازشت کنم تپش قلبت و
حرکت های تو را احساس کنم

ولی افسوس که نمیتوانم، دستهایم حرکت نمی کنند و
چشمانم به سختی باز میشوند، حال مادرت زیاد
خوب نیست و نمیدانم در نبرد با کرونا موفق خواهم
شد یا نه، شاید انبوهی صدای دستگاه ها و پزشکان

بالای سرم گواهی است بر تحقق آرزوی دیرینه ام
همان آرزویی که در اردوهای راهیان نور و در آخرین
مسافرتم که پیاده روی اربعین بود از خدا و حضرت
سیدالشهدا خواستم

همان افتخاری که با چشمانی اشکبار و قلبی آکنده
از غم در روز تشیع پیکر حاج قاسم در کرمان، از ایشان
طلب کردم و اکنون که زمان جدایی ما دوفتر فرا
رسیده است یقیناً این جدایی، وصال دیگری را برایم
رقم خواهد زد

وصالی که تحقق بخش شهادت و شفاعت است؛ وصال
به همان رویا و آرزوی همیشگی

صداها را هنوز میشنوم، پزشکان مضطرب می گویند
سلامتی این بچه در خطر است

نمیدانم اولین ملاقات ما روی زمین است یا در
آسمان

نمیدانم پس از زمینی شدن، می توانم صورت زیبایت
را بینم یا نه ولی همیشه منتظرت خواهم بود و برای
دیدن لحظه شماری می کنم

برابر با نور آسها

این خانه خوابانده بود. او همان بود که پروردگارم بیان کرد اگر خلقتی چون علی(ع) نمی کردم تا قیامت هم تراز آن سوگلی یافت نمیشد. آنگاه شاهد جبرئیل بودم که بهشت خدا را به مقصد زمین ترک کرد و در جمع آن دو حاضر شد، سلام خدایم را بر رسولش رساند و فرمود که آسمانها این پیوند را به شادی نشسته اند.

سکوت فاطمه (ص) پدرش را بر آن اندیشه داشت که موافق این وصلت است، پس اینگونه بود که خورشید، آغوشی برای زیبایی مهتاب گشود. و دریای مواج بخت به ملاقات ساحلش شتافت. وصال دو لاله زیبا، وصال دو نور بی همتا. عالم بی تاب زمین آرام گرفته بود گویی مادر خویش را یافته، ترس از دیار دوستداران علی(ع) به جایی دیگر گریخت چرا که در حضور پدر ترسی روا نیست.

من به وضوح دیدم که عصاره تمام گل های مهربانی را به مادری چون فاطمه دادند(ص). فاطمه (ص) به عنوان مادر تمام زمین وجود گرفت تا همگی بیابند که بهشت خدا چقدر اعلاست. و آن مرد بزرگ القبای عشق و امینت را به سراسر جهان دیکته کرد..

شیوا تنها

دانشگاه پردیس فاطمه الزهرا (س) اصفهان



چشمان خفته ام اکنون حاج و واج به اطراف خیره شده، چه رسمی است یا که کدام حادثه خوش یمنی از ذهنم دور مانده، از برای کدام اتفاق آسمان به تپش افتاده، از آن همه تلاطم میشد فهمید عده کثیری چون من بی خبر اند.

اما زمزمه ای همه را به آرامش دعوت می کرد.

ناگاه بود که صدای کوبه ی دری از زمین همه ی ما را به سکوت واداشت، ضرب آهنگ در بسیار آشنا بود و فهمیدیم در خانه رحمت العالمین زده شده، منتظر ماندیم و خیره خیره نگاه کردیم، ام سلمه از پشت در نام فرد را جویا شد، اما گویی رسول خدا می دانست چه کسی و با چه نیتی در خانه او را زده. پس در خانه به رخصت او گشوده شد.

مرد پشت در علی (ع) بود اما او را نمیتوانستی همچون همیشه مطمئن بیابی، گویی در دلش آشوبی داشت که مانع سخن گفتنش میشد. اما روبه روی او کسی ایستاده بود که وی را بزرگ کرده بود پس لب گشود و گفت یا علی آنچه در دل داری بگو، خواسته تو پیش من پذیرفته است.

پس علی(ع) رنگ رخساره تردید کنار گذاشت و کلمات را ادا کرد او خواستار ناز شکوفه ای چون فاطمه(ص) شده بود. حال میتوانستم تفاوتی که آسمان امروز با روز های دیگر داشت را درک کنم. او به ناز ممتاز ترین دوشیزه زمین شتافته بود. کسی که پدری شریف و مادری اصیل داشت. وی هر چه که از خوبی ها بود از والدین خویش به ارث برده بود.

او همانی بود که بزرگانی چند از سراسر اسلام برایش اعلام آمادگی کرده بودند و حال علی(ع) بود که به نوازش دست سرنوشت، شترش را بر در



مژول

شور عشق و یلدا



تفال کرده ام بر فال حافظ
که اقبالم شوی در شام یلدا
زمان کش آمده گویی کنارت
نمیخواهد شود این شام فردا

چه خوش ذوق است این یلدا که امشب
مرا با تو در این شب همنشین کرد

اناری سرخ را با یاد عشقت
پراز یاقوت و الماس و نگین کرد
نوای آیه های شور و مستی
طنین انداخته هر سو و هر دم
چه میپیچد به عمق گوش و جانم
مرا با عاشقی هایش عجین کرد
شب عشق زمستان است و پاییز
به استقبال معشوقش روان است
که اینگونه خزان با برگ ریزان
زمین را همچو فردوس برین کرد

چه احساس خوشی در سینه ام جا کرده خود را
حدیث عشق تو اندر دلم شور آفرین کرد

و من هر بار میگویم دوباره
که عشق تو ز پرشوری و مستی
مرا مجنون ترین خلق زمین کرد

مریم خوشنام

دانشگاه پردیس فاطمه الزهرا (س)
اصفهان



اصفهان

زیبا

که کودکان را فیلسوف های کوچک دانستیم. وقتی ذهن کودکان شبیه ذهن فلاسفه است، شاید بتوانیم انتظار داشته باشیم آن ها هم مثل فیلسوف های بزرگ شخصاً برای کشف پاسخ سؤال هایشان تلاش کنند. کمتر کسی است که تا به حال اسم «سقراط» را نشنیده باشد. سقراط یکی از فلاسفه ی بزرگ یونان باستان بود که ذهنی لبریز از سؤال داشت. روشی که او به عنوان یکی از پیشگامان بزرگ فلسفه به کار می برد این بود که در تمام طول روز در کوچه و بازار می -گشت و با مردم بحث و گفتگو می کرد تا یا برای سؤال های خودش پاسخی (هر چند موقتی) بیابد یا دست کم در اذهان دیگران هم سؤال ایجاد کند.

سقراط می تواند الگوی خوبی برای ما در مواجهه با سؤال های کودکان و حتی تحریک آن ها به پرسیدن سؤال های بیش تر و بهتر باشد. البته نیازی نیست کودکان در کوچه و خیابان راه بیفتند و در مورد سؤال هایشان با یکدیگر بحث کنند! در سال ۱۹۶۲، ماتیو لیپمن، یکی از اساتید رشته ی فلسفه در دانشگاه مونتکلیر امریکا، با الهام گرفتن از کار سقراط، برنامه ای برای آموزش تفکر و گفت وگویی منطقی به کودکان تنظیم کرد که در آن بتوانند به سبک سقراط به دنبال پاسخ هایی برای پرسش های تمام نشدنی خود باشند. او برنامه ی خود را (philosophy for children (P4C یا «فلسفه برای کودکان» (فبک) نامید. یک عبارت کلیدی در این برنامه، «حلقه ی کاوشگری» است. حال باید دید حلقه ی کاوشگری چیست و چه اتفاقی در آن می افتد.

چه کسی فکرها را در سرمان می گذارد؟ دروغ چیست؟ چرا نباید دروغ بگوییم؟ آیا حیوانات هم فکر می کنند و حرف می زنند؟ آیا آب حیات واقعاً وجود دارد؟ درخت دانایی چه طور؟ چه طور می شود در همه ی دنیا، جلوی جنگ را گرفت؟ شاید شما هم این سؤال ها و سؤال های مشابه دیگر را از کودکان شنیده باشید. گاهی به نظر می رسد ذهن کودکان مخزن بی پایانی از سؤال های مختلف و اغلب جالب یا غیرمعمول است. از همین رو است که بعضی از فلاسفه، بچه ها را «ذاتاً فیلسوف» می دانند. ذهن کنجکاو هر فیلسوف سرشار از سؤال های متعددی است که تا هنگام یافت یک پاسخ قانع کننده برای آن، آرام نمی گیرد. درست مثل کودکان.

وجود این ویژگی در کودکان، نشانگر آن است که آن ها کنجکاو و اهل تفکر هستند و نسبت به محیط اطراف و اتفاق های آن حساس و دقیقند. آن ها به طور خودجوش می خواهند بیش تر بدانند و بیش تر یاد بگیرند. اما همان قدر که سؤال پرسیدن کودکان امری مطلوب است، پاسخ دادن به سؤال هایشان سخت و گاهی غیرممکن به نظر می آید. در برخی از موارد، کودک سؤال هایی می پرسد که خود ما نیز پاسخ کامل و قاطعی برای آن نداریم؛ حتی هیچ یک از فلاسفه به پاسخ مسلم و قطعی برای آن نرسیده اند و در موردش اختلاف نظر دارند. با این حال چنین سؤال هایی وجود دارند و ذهن کودک به طور مداوم با آن ها درگیر می شود. ما نیز اغلب مخاطب این پرسش ها قرار می گیریم. حال مسأله این است که چه طور باید به سؤال های کودکان پاسخ دهیم؟ اجازه دهید سؤال را طور دیگری بپرسم: آیا ما باید به همه ی سؤال های کودکان جواب دهیم؟ آن هم به طور مستقیم؟ بیا ببیند چند قدم به عقب برگردیم و به آن جایی برسیم



جواب دادن به سؤال هایشان و یادگیری بیش تر، مدام به سراغ بزرگ ترها نروند. بلکه خودشان به یکدیگر کمک کنند. آن ها همان طور که در حلقه ی کاوشگری با هم بحث می کنند، با کمک تسهیلگر یاد می گیرند که به دیگران احترام بگذارند، خوب گوش دهند، حرف کسی را قطع نکنند، برای رسیدن نوبتشان صبور باشند، به یکدیگر در یادگیری بیش تر کمک کنند و اختلاف نظرهایشان را با حرف زدن حل کنند،

برای رسیدن نوبتشان صبور باشند، به یکدیگر در یادگیری بیش تر کمک کنند و اختلاف نظرهایشان را با حرف زدن حل کنند.

این ها همه مهارتهایی هستند که یادگیری آن باعث می شود کودکان بتوانند بهتر با یکدیگر کنار بیایند و در طی زمان و با انتقال این مهارتها به زمانها و مکان های دیگر، صلح و آرامش جایگزین جنگ، دعوا و دشمنی خواهد شد. این هم از معجزه های فلسفه!

البته در کنار همه ی این ها، فلسفه برای کودکان جذابیت های دیگری هم دارد و فقط یک بحث خشک و رسمی در حلقه ی کاوشگری نیست! هر بحث در حلقه ی کاوشگری با یک داستان یا فیلم یا هر محرک دیگری آغاز می شود که برای کودکان جذابیت زیادی دارد و ذهن کنجکاو و مستعد آن ها را سرشار از سؤال می کند.

بعد از خواندن داستان و بحث و گفت وگو نیز فعالیت های مختلف و جذابی در ارتباط با داستان و موضوع مورد بحث انجام می شود که می تواند شامل مواردی چون اجرای نمایش خلاق، نقاشی کشیدن، بازی ها و کارهای عملی متنوع، نوشتن خلاق و... باشد. به عنوان نمونه، ممکن

در حلقه ی کاوشگری، کودکان، به عنوان فیلسوف های کوچک، دور هم می نشینند و مانند فیلسوف های بزرگ، با هم در مورد سؤال های مهمی که در ذهنشان است بحث و گفتگو می کنند. وقتی می گوییم «سؤال مهم» منظورمان این نیست که کودکان مثلاً در مورد این که «وجود نفس پیش از حدوث جسمانی به چه نحو است» یا «معیار مطابقت و توجیه معرفت چیست» بحث کنند.

شاید بهتر باشد این سؤال های سنگین را برای فیلسوف های بزرگ تر بگذاریم که اغلب سبک فکر کردن، حرف زدن، نوشتن و سؤال پرسیدنشان پیچیده است. ما در حلقه ی کاوشگری با پرسش های ساده تر (ولی نه لزوماً آسان تر یا کم اهمیت تر) سر و کار داریم. سؤال هایی که از دل زندگی و تجربه های روزانه ی فیلسوف های کوچک برخاسته است و دانستن پاسخ آن ها برایشان بسیار مهم است.

اکثر پرسش های کودکان، شکل ساده شده ی سؤالهای دشوار فیلسوف ها است و می توان ساعت ها در مورد آن حرف زد و دلیل آورد و به حرف ها و دلیل های دیگران گوش داد و در مورد نظرات مختلفی که به وجود می آید فکر کرد و از دیگران یاد گرفت. این همان فعالیت هایی است که کودکان، به کمک یک مربی یا تسهیلگر، در حلقه ی کاوشگری انجام می دهند.

نتیجه چه می شود؟ این که هر فیلسوف کوچک، کشف می کند که ممکن است برای هر سؤال، پاسخ های بسیاری وجود داشته باشد. مهم این است که هر کس به نظرات و عقاید دیگران گوش دهد، پاسخ های مختلف را بشنود، در مورد آن ها فکر کند و هر کدام را که دلیل بهتری داشت بپذیرد. علاوه بر این، در حلقه ی کاوشگری، کودکان می آموزند که می توانند برای



شاید یک روز این جامعه آن قدر بزرگ شود که کل دنیا را با همه ی مردم سیاه و سفید، فقیر و پولدار، کوچک و بزرگ، قدرتمند و ضعیف دربرگیرد و همه در کنار هم و با هم فکر کنند، حرف بزنند، گوش بدهند، یاد بگیرند، دوست بدارند و بتوانند تجربه ی یک زندگی پر از صلح و صفا و مهربانی را با هم به اشتراک بگذارند.

دکتر منیره عابدی
استاد دانشگاه فرهنگیان



است یک تسهیلگر در کلاس فلسفه برای کودکان، داستانی را بخواند که در آن مردی به دنبال درخت دانایی می گردد. بعد از آن از فیلسوف های کوچک می خواهد با هم در مورد این که آیا واقعا چنین درختی وجود دارد یا آیا راه میان بری برای دانستن همه چیز هست یا نه بحث کنند. در پایان نیز به آن ها بگوید تصویری را که از درخت دانایی در ذهنشان دارند نقاشی کنند یا داستانی بنویسند که در آن، یک نفر میوه ی درخت دانایی را خورده است و همین موضوع باعث اتفاق های مختلفی در زندگی او و اطرافیانش می شود. در پایان، کودکان می توانند داستانشان را به شکل یک نمایش در کلاس اجرا کنند و حتی در مورد اتفاق های این داستان یا نمایش گفت و گوی دیگری با دوستانشان داشته باشند.

خلاصه ی کلام این که، فلسفه برای کودکان، یکی از جدیدترین برنامه های آموزش تفکر در جهان است که با ایجاد حلقه ی کاوشگری و استفاده از داستان، بازی، فیلم، نمایش خلاق، نوشتن خلاق و هر فعالیت جذاب دیگری به کودکان یاد می دهد هم خوب فکر کنند و بهتر یاد بگیرند، هم مهارت های اجتماعی و اخلاقی مهمی مثل همکاری، همدلی، کمک به دیگران، مراقبت از خود و دیگران، گفت و گوی درست، مخالفت کردن بدون دعوا راه انداختن و دفاع از نظر خود را یاد بگیرند و در نهایت افرادی مستقل، با اخلاق و اهل فکر بار بیایند. فیلسوف های کوچک ما آن قدر بزرگ هستند که بتوانند سؤال های بزرگی مطرح کنند و برای پیدا کردن پاسخ آن ها، در جامعه ای کوچک و پر از صلح (حلقه ی کاوشگری) دست به دست هم بدهند.





• حقوق دانشجو علما از لطف
• دریافتی سایر کارمندان نیز کمتر است
• دانشجوی گرامی هر ماه مبلغ ۷۰۰ هزار تومان هزینه
خوابگاه از شما کسر می شود
• شما از ترم ۵ به عنوان کارورز وارد مدرسه می شوید سر
کلاس ها حاضر می شوید به تدریس معلم گوش می دهید و بعد از گزارش می نویسد
• مناسب روز بزرگداشت معلم شامل دانشجو معلم ها نمی شود
• شما در واقع معلم هستید ؛ و شامل تبریکات روز
دانشجو نمی شوید
• دانشجو علما شامل طرح رفاه نمیدانند
نمی شوند .

کاربرگ است : زهره امینی

دانشگاه فرهنگیان



• دولت منم کارمند دولت شدیم
تازه هر ماه کلاس حقوق و نهادهای
دانشگاه غیر حقوقی طرح هزینه ها کمتری میشه
• خدا را شکر از ترم ۵ میشویم کارمند بود مدرسه
شروع کنیم و کلاس جبر ریاضی بدهیم
• آجولن ۱۲ اردیبهشت از معلمو محبت تبریک میزن
• روز دانشجو قراره کلاس جشن و مراسم برامون بگیرین
• برب ! لایحه تهیه نمیکند اسم میگوین
تقریم مجلس شهر

دور
۱۴۰۰



دور
۹۷

روزگار

SOLID GAME



نقد فیلم

او می‌گوید که اگر وارد بازی شود باز هم به پول می‌رسد، گی هون پس از آنکه تماس می‌گیرد و می‌خواهد که وارد بازی شود او را بیهوش کرده و با کشتی به جزیره ای می‌برند که بازی در آنجا برگزار می‌شود. وقتی همه بازیکنان به هوش می‌آیند خود را در اتاق بزرگی می‌بینند با لباس‌های خاص و شماره‌های روی آنها، شماره گی هون ۴۵۶ است، بعد از آن مسئولین با لباس‌های صورتی وارد می‌شوند اما روی صورتشان ماسک دارند و اطلاع می‌دهند که بازی از فردا شروع می‌شود، قبل از آن باید قراردادی را امضا کنند و سپس وارد بازی شوند، یکی از بندهای این قرارداد این است که اگر اکثریت موافق لغو بازی باشند ادامه بازی ملغی می‌شود و سپس از سقف یک ظرف شیشه‌ای خوک مانند به سمت پایین می‌آید، مسئولین توضیح می‌دهند که پول‌های بازی در اینجا ریخته می‌شود تا در انتها به برنده داده شود. بازی اول چراغ سبز چراغ قرمز است که اکثر بازیکنان در کودکی تجربه آن را داشته‌اند، قبل از شروع تذکر می‌دهند که وقتی عروسک بزرگ در انتهای زمین بازی گفت چراغ سبز باید حرکت کنید تا به خط پایان برسید و وقتی که گفت چراغ قرمز باید بایستید وگرنه حذف می‌شوید، در نگاه اول بازی بسیار ساده است اما زمانی که یکی از بازیکنان در زمان مقرر نمی‌ایستد و با تفنگ او را می‌کشند همه وحشت زده میشوند و به طرف در خروجی می‌دوند و یکی یکی کشته می‌شوند، تا همه به خط پایان برسند تعداد زیادی از افراد کشته شده‌اند.

این سریال کره ای به کارگردانی و نویسندگی هوانگ دونگ-هیوک از شبکه ی آنلاین نتفلیکس طی ۹ قسمت پخش شده است. این فیلم روایتگر ۴۵۶ نفر از افراد فقیر جامعه است که برای به دست آوردن پول وارد بازی می‌شوند، در کل ۶ بازی وجود دارد: بازی اول چراغ سبز و قرمز، بازی دوم شیرینی شکری، بازی سوم طناب کشی، بازی چهارم تیله بازی، بازی پنجم پل شیشه ای و آخر سر هم خود بازی ماهی مرکب. هشدار! ژانر این فیلم ترسناک است و برای کودک و نوجوان اصلاً مناسب نیست.

در ابتدا یک فرد در مترو با شخصیت اصلی داستان یعنی سونگ گی هون، یک بازی ساده انجام می‌دهد و می‌گوید اگر بازی را ببرد ده هزار یوان به او میدهد، پس از آن که گی هون بازی را می‌برد و پول را می‌گیرد، فرد به او یک کارت که روی یک طرف آن شکل‌های مربع، دایره و مثلث کشیده شده و در طرف دیگر آن شماره تماس وجود دارد می‌دهد و به



پرورش میدهند، این را از روی ماسک هایی از جنس طلا که به شکل سر حیوانات اند می توان فهمید. از لحاظ گرافیکی ترکیب رنگ، نورپردازی صحنه و صداگذاری ها بسیار خوب است. نکته جالب توجه نقاشی روی دیوارهای اتاق بازیکنان است که با کمی دقت می توان متوجه شد که همه بازی ها کشیده شده اند اما بازیکنان نسبت به این ها بی تفاوت اند. نکته جالب دیگر پیرمردی است که از بازی اول پیرمرد آزمون دارد و بیمار است و فقط می خواهد بازی کند اما در پایان شما را شگفت زده می کند..

برخی نکات قابل تأمل ای فیلم:

۱. از هیچکس انتظار نداشته باش حتی بهترین دوستت
۲. در این دنیا همه به فکر خود هستند پس فقط خودت ناجی خودت باشی
۳. وقت طلاست پس تلفش نکن
۴. به هیچ کس اعتماد نکن
۵. گاهی اوقات برای رسیدن به هدف و خواسته است باید از چیزهایی که دوست داری بگذری و همچنین در این فیلم به مفاهیمی مانند فداکاری، طمع، هوشمندی، بخشندگی و جوانمردی نیز اشاره شده است.

زهرا رضایی

دانشگاه پردیس فاطمه الزهرا (س) اصفهان



اکثر کسانی که زنده ماندند انصراف می دهند و به خانه های خود بر می گردند، اما فیلم در اینجا پایان نمی یابد. بیشتر کسانی که برگشته اند آنقدر دچار فقر هستند و مشکلات متعددی دارند که ترجیح می دهند دوباره به مسابقه برگردند و تلاش کنند تا جایزه چندین میلیاردی را به دست بیاورند، با این که می دانند ممکن است جان خود را از دست بدهند اما ترجیح می دهند شانس خود را امتحان کنند تا این که از فقر بمیرند.

نکته تاسف بار این است که هر چقدر تعداد نفرات کشته شده طی بازی ها بیشتر باشد مبلغ بیشتری پول وارده ظرف شیشه ای میشود و اگر افراد انصراف دهند این پول به خانواده های کشته شدگان داده می شود. این فیلم دارای نکات مثبت و اخلاقی بسیاری اگرچه نکات منفی هم کم ندارد. بازی ها یکی پس از دیگری می گذرند و در هر بازی تعداد زیادی کشته می شوند. حال یا به خاطر فداکاریست و به نفع حریف کنار می روند یا به خاطر نامردی بقیه و یا حتی به دست دیگران کشته می شوند. در نهایت سه نفر باقی می ماند که از این سه نفر یک زن و دو مرد هستند. شخصیت زن (کانگ سه بیوک) زخمی شده و به دست یکی از مردان کشته میشود. دو نفر مرد باقی مانده که یکی از آنها سونگ گی هون است در بازی نهایی یعنی بازی ماهی مرکب با هم می جنگند. سونگ گی هون که در طول فیلم تقریباً شخصیت ثابتی داشته و سعی کرده جوانمرد باشد حریف خود را به زمین میزند اما چون از کودکی با او بزرگ شده و دوست اوست او را نمی کشد و در نهایت خود فرد چاقوی را به گلوی خود میزند و می میرد و بازی در اینجا پایان می پذیرد. به نظر می رسد شرایط بازی برای همه یکسان است اما در واقع قوی تر ها ضعیف تر ها را می کشند و حتی مسئولین مسابقه از این وضعیت راضی اند و کمکی نمی کنند.

افرادی تحت عنوان VIP هستند که در واقع سرمایه گذاران بازی اند از دیدن کشته شدن افراد لذت می برند و هیچ بویی از انسانیت نبرده اند، به راحتی سر جان آدم ها شرط بندی می کنند و خوی حیوانی خود را



قله ها و دره ها

«هنگامی که بر فراز قله موفقیت ایستاده ای همانطور که وقتی تو به پایین می نگری مردم را ریز می بینی انها نیز هنگامی که سر برافراشته و به تو می نگرند تو را ریز می بینند پس هرگز غرور را پیشه زندگی مکن که خود پسندی مقدمه شکست در زندگی است.»

این را بدان که رسالت تو در این دنیا تنها یک چیز است: داشتن زندگی سرشار از قله هایی مرتفع و دره هایی کوچک و کم عمق و خداوند در تمامی قله ها و دره ها ایت و تمامی لحظه های حامی توست. گاهی کتابی لایایی شباهنگام چشمانت می شود اما چشم دلت را بر حقایق زندگی می گشاید: کتاب «قله ها و دره ها» اثر دکتر

اسپینسر جانسون اسپینسر جانسون کتابی است که در وجود من و نوع نگرش من به زندگی تحولاتی شگرف ایجاد کرد و انگیزه تلاش بی وقفه را برای رسیدن به اهدافم در من به وجود آورد از این رو معرفی این کتاب رو به هم نوعانم وظیفه خود دانستم، به امید اینکه روزی همه به هدف غایی زندگی برسیم.

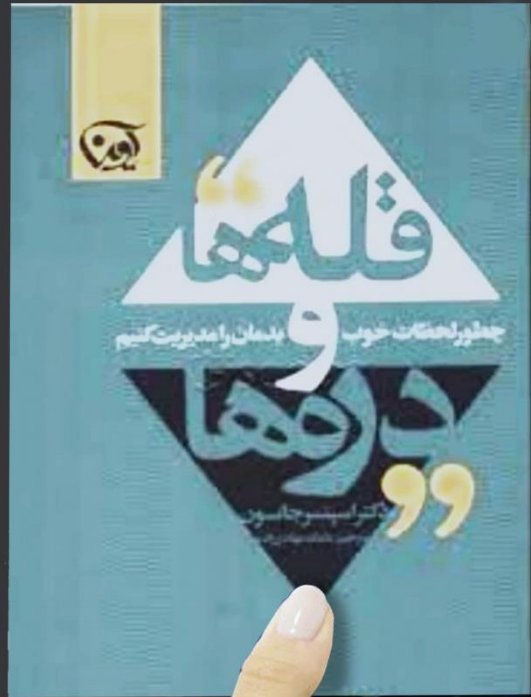
گاهی برفراز یک قله و گاهی در قعر یک دره ایم، اری این است سر نهان زندگی...

گاهی باید اموخت، گاهی باید تجربه کرد و گاهی باید صبر و تحمل پیشه کرد و این است درس اشکار درست زیستن...

زندگی همه ی ما انسان ها فراز و نشیب های گوناگون و بسیاری دارد اما چیزی که در تمام این فراز و نشیب ها میان همه ی ما مشترک است نوع نگرش به زندگی است، نگرش مثبت و داشتن انگیزه و امید هر روز برای ت در این زندگی قله های مرتفع تری پدید می آورد و ناامیدی، تو را به قعر دره ای می اندازد نجات ناپذیر...

انسان همیشه در حال ساختن است، انتخاب اینکه قله ای مرتفع برای خود بسازد یا دره ای عمیق فقط به نوع عملش در دشت زندگی بستگی دارد، اری ممکن است هنگام ساختن، دچار اشتباهی شویم و به قعر دره ای عمیق سقوط کنیم اما هرگز نباید فراموش کرد که همیشه در تجربه این زندگی گاهی شکست مقدمه پیروزی می شود چراکه از شکست ها باید درس موفقیت اموخت.

همیشه همراه قله، دره نیز هست اما برای اینکه قله مرتفع تری داشته باشیم و دره ای کم عمق، باید از شکست ها نتیجه گرفته و هرگز انها را تکرار نکنیم و همچنین برای اینکه هنگامی که برفراز قله هستیم به قعر دره سقوط نکنیم، باید غرور و خود پسندی را کنار بگذاریم:



فاطمه فرح بخش

دانشگاه پردیس فاطمه الزهرا (س) اصفهان



قاشق طعم عوض کن

در حالی که شما متوجه این جریان ریز نخواهید شد، زبان شما مطمئناً متوجه خواهد شد. علاوه بر این، نحوه عملکرد حسی و ادراک زبان شما را تغییر خواهد داد. هنگامی که زبان شما طعم‌های شیرین، ترش، تلخ، شور را تشخیص می‌دهد، طعم آن در سیستم عصبی شما پخش می‌شود. به همین دلیل، مغز شما درک شما از طعم را تعیین می‌کند.

جریان الکتریکی ملایم، اسپون تک، تجربه مغز شما را از طعم‌ها تغییر می‌دهد، بنابراین هر چیزی که می‌خورید شگفت‌انگیز به نظر می‌رسد و قیمت این محصول ۳۰ دلار است.

قاشق هوشمند اسپون تک افزایش دهنده طعم است و در واقع می‌تواند طعم هر غذایی که می‌خورید را افزایش دهد.

به گزارش انتخاب؛ قاشق طعم‌دهنده اسپون تک، طعم غذای شما را بالا برده و نحوه تجربه شما را از غذا تغییر می‌دهد. در واقع، این ظروف جوانه های چشایی شما را هیجان زده می‌کند و طعم پس از آن را نیز بهبود می‌بخشد و با استفاده از بدن شما همراه با دو الکترود، یکی در پایین دسته و دیگری روی کاسه قاشق کار می‌کند؛ بنابراین وقتی این قاشق طعم‌دهنده را در دست می‌گیرید و غذا را در کاسه آن می‌گذارید، جریان الکتریکی ملایمی از اسپون تک عبور می‌کند

منبع: پایگاه خبری تحلیلی انتخاب
www.Entekhab.ir

فاطمه مهرابی
دانشگاه پردیس فاطمه الزهرا (س) اصفهان





غار چال نخجیر

از جمله نکات شگفت انگیز این غار میتوان ویژگی های زیر را برشمرد:

این غار مربوط به دوران سوم زمین شناسی است و سنش حدوداً ۷۰ میلیون سال برآورد شده است. عامل اصلی و اولیه به وجود آمدن غار، گسل معکوسی است که در منطقه وجود دارد و پس از گذشت میلیون ها سال غار را به وجود آورده است؛ بنابراین می توان آن را از نوع غارهای لرزه ساختی دانست.

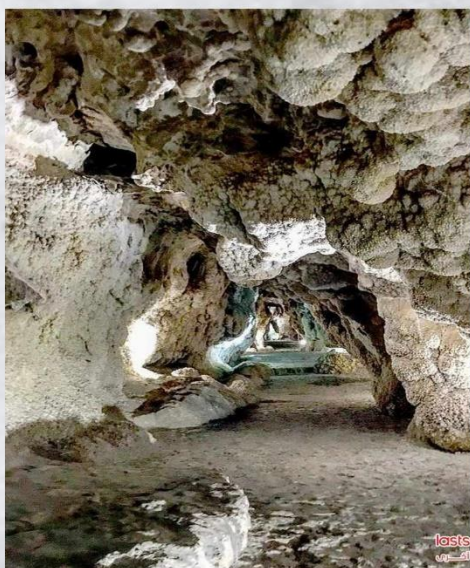
هم چنین غار چال نخجیر از ارزشمند ترین غارهای آهکی دنیاست. اشکالی که به دلیل رسوبات آهکی درون آن ایجاد شده اند، از زیباترین و بهترین نمونه های این رسوبات در دنیا هستند.

وقتی به سمت درونی غار حرکت میکنید، دیواره هایی را میبینید که مملو از توده های گل کلمی، اسفنج های بلورین و قندیل هایی ست که از رسوبات دولومیتی و آهکی ساخته شده اند. هم چنین سنگ های تزئینی با اشکالی متنوع مانند عقاب، لاک پشت، گوزن، انسان، کبوتر و تندیس های غول پیکر بلورین در آنجا وجود دارد که جنس بیشتر آنها هم از آهک است.

وقتی از ما در مورد غارهای زیبا و شگفت انگیز ایران سوال میپرسند، ناخودآگاه در ذهنمان غارعلیصدر را به یاد می آوریم. میتوان تصور کرد که زیبایی سنگ ها و فضای داخلی این غار، حیرت هر بیننده ای را برمی انگیزد و شما را در عمق افکار تان غرق می کند.

اما امروز ما درباره مکان دیگری صحبت میکنیم که از لحاظ جذابیت و زیبایی، دست کمی از غار علیصدر ندارد ولی از لحاظ شهرت، هنوز آنچنان مشهور نشده است.

وقتی در استان زنجان به ۱۱ کیلومتری شمال شرقی دلیجان برسید، میتوانید در دامنه های کوه تخت این غار را پیدا کنید. غاری به نام چال نخجیر که اگر بخواهید در مورد وجه تسمیه آن بدانید، باید گفت: چال نخجیر منطقه ای گود است و در گذشته شکارچیان، شکار خود را از نقاط دیگر به این مکان هدایت میکردند تا آسان تر بتوانند آنها را شکار کنند. در واقع چال به معنای پایین و نخجیر هم به معنای شکارگاه است.



اگر شما هم مانند من ، بعد از خواندن این متن مشتاق تماشای این مکان شده اید و تصمیم گرفتید به آنجا سفر کنید، باید بدانید هوای درون غار چال نخجیر در تمام فصول ثابت است. بنابراین بازدید از این مکان در تمام فصول سال امکان پذیر است. ولی اگر مشتاقید که از زیبایی های بیرون غار و جاذبه های اطراف آنجا هم بی بهره نمانید، پیشنهاد میکنم در فصل بهار به این مکان سفر کنید.

در آخر باید این نکته را فراموش نکرد که تنها کسی که میتواند خالق این زیبایی های بی نظیر باشد، فقط خالق یکتاست و باید به پاس تمام این شگفتی های بیکران از او سپاس گزار باشیم.

از جمله نکات شگفت انگیز این غار میتوان ویژگی های زیر را برشمرد:

این غار مربوط به دوران سوم زمین شناسی است و سنش حدوداً ۷۰ میلیون سال برآورد شده است. عامل اصلی و اولیه به وجود آمدن غار، گسل معکوسی است که در منطقه وجود دارد و پس از گذشت میلیون ها سال غار را به وجود آورده است؛ بنابراین می توان آن را از نوع غارهای لرزه ساختی دانست.

هم چنین غار چال نخجیر از ارزشمند ترین غارهای آهکی دنیاست. اشکالی که به دلیل رسوبات آهکی درون آن ایجاد شده اند، از زیباترین و بهترین نمونه های این رسوبات در دنیا هستند.

وقتی به سمت درونی غار حرکت میکنید، دیواره هایی را میبینید که مملو از توده های گل کلمی، اسفنج های بلورین و قندیل هایی ست که از رسوبات دولومیتی و آهکی ساخته شده اند. هم چنین سنگ های تزئینی با اشکالی متنوع مانند عقاب، لاک پشت، گوزن، انسان، کبوتر و تندیس های غول پیکر بلورین در آنجا وجود دارد که جنس بیشتر آنها هم از آهک است.

درون غار، تالارهایی با نام های عروس، گل کلمی، آبشارگلی، هیولا و... وجود دارد اما شاید زیباترین تالار این غار، تالار چهل ستون باشد. این تالار دنیایست از رسوباتی به رنگ های مختلف که مانند دانه های انار با نظمی خاص کنار هم قرار گرفته اند.

و در ادامه یکی از جالب توجه ترین ویژگی های این غار زنده بودن آن است، یعنی اگر جایی از آن تخریب شود یا حتی ترک بخورد خود به خود ترمیم خواهد شد. البته این ترمیم ممکن است سال های بسیار زیادی طول بکشد.

مهناز حق شناس

دانشگاه پردیس فاطمه الزهرا (س) اصفهان



عَلَّمَ الْاِسْمَ الْكَبِيرَ
وَالْاِسْمَ الْكَبِيرَ

ادرسے تعمیدے

مُرَوَّل

گاہنامہ دانشجویی ، فرهنگي ، اجتماعي ، علمي و پژوهشي
پريسن فاطمه الزهرا (س) اصفهان